

مصیبت‌زده نگریخته بودند. مورا ابتدا معشوقهٔ بروس لاکهارت^۱ نمایندهٔ تام‌الاختیار بریتانیا و سپس معشوقهٔ سیدنی ریلی^۲ جاسوس معروف انگلیسی شد که در پتروگراد فعالیت می‌کرد. مأموران جرژینسکی این دو انگلیسی را که در «توطئهٔ سفیران» شرکت داشتند به دقت زیر نظر گرفته بودند. مأمورانی که برای دستگیری لاکهارت رفته بودند مورا را از اتاق خواب وی بیرون کشیدند.

مورا از دست مأموران انگلیسی مستقیماً به دست مأموران شوروی افتاد. او در زندان توانست نظر مساعد یکی از فرماندهان چکا را به نام یان پترس^۳ جلب کند و از این ماجرای خطرناک جان سالم به در برد. مورا که پس از آزادی خود را در مضیقهٔ مالی می‌دید به جستجوی کار پرداخت. او به طور اتفاقی مطلع شد که انتشارات ادبیات جهانی مترجم زبان انگلیسی لازم دارد. مورا که علاوه بر فرانسه و آلمانی به زبان انگلیسی نیز تسلط داشت، این فرصت را غنیمت شمرد. وی با چوکوفسکی، مسئول بخش ترجمهٔ ادبیات جهانی، در شب‌نشینیهای انجمن انگلیس و روسیه آشنایی مختصری به هم زده بود و به همین علت تصمیم گرفت به او مراجعه کند.

چوکوفسکی نسبت به جذابیت مورا بی‌اعتنا نبود. اما او را به کار ترجمه نگمارد، زیرا اجازه نمی‌داد احساسات خصوصیش بر فعالیت‌های ادیش که آن را مقدس می‌شمرد، تأثیر بگذارد. ارادهٔ چوکوفسکی در این مورد تزلزل ناپذیر بود، ولی به هر حال مورا را برای کارهای دفتری پذیرفت. مورا به این وسیله می‌توانست دست کم کوپن مواد غذایی را برای خود فراهم کند. چوکوفسکی اندک زمانی بعد برای خوشایند مورا و کمک بیشتر به او، به گورکی معرفی کرد.

گورکی نیز کاری برای ترجمه به مورا واگذار نکرد اما از او خواست هرگاه مایل است بدون هیچ تعارفی به دیدنش برود. مورا دعوت گورکی را به سرعت پذیرفت و هنوز چند هفته نگذشته بود که در آپارتمان خیابان کروئورکسکی مستقر شد. واروارا تازه آپارتمان را ترک کرده بود و مورا روابطی حسنه با ماریا آندرییوا برقرار کرد، زیرا با زیرکی پی برده بود که چنین کاری بسیار مورد پسند قرار خواهد گرفت. مورا بعدها نیز همیشه از هرگونه درگیری با رقیبان احتمالی پرهیز می‌کرد.

1. Bruce Lockhart.

2. Sydney Reilly.

3. Jan Peters.

مورا خیلی زود سمت منشی گورکی را عهده‌دار شد. او طی سالیان دراز مکاتبات انبوه گورکی را به سه زبان ترجمه کرد و با ماشین تحریر نوشت. چنین بود که «گورکی‌شناسان» شوروی دستاویزی یافتند تا «نزد گورکی» جایگاهی برای او به عنوان «منشی» بتراشند و از دخالت در «زندگی خصوصی» دیگران که اخلاق بلشویکی مجاز نمی‌دانست بپرهیزند. در عمل، مورا واقعاً منشی گورکی بود اما نقش او به همین جا ختم نمی‌شد؛ شواهد بسیاری نشان می‌دهد که مورا نقش سومین (یا بلکه چهارمین) همسر گورکی را نیز از پاییز ۱۹۱۹ عهده‌دار شده بود.

چوکوفسکی در یادداشت ۲۴ سپتامبر ۱۹۱۹ به توصیف یکی از آن نشستهای ادبی پرداخته است که گورکی برگزار می‌کرد. گورکی همیشه مورا را همراه خود به نشست می‌برد یا در غیر این صورت او را به شرکت در آن دعوت می‌کرد. چوکوفسکی نوشته است: «گورکی حتی یک بار هم مورا را خطاب قرار نمی‌دهد. اما همه صحبتها و خودنماییهایش فقط محض خاطر مورا است. او درست مثل دانش‌آموزی که در مجلس رقصی شرکت کرده است، سرحال و خوش صحبت می‌شود و مزه می‌پراند.»

چوکوفسکی در ۹ مه ۱۹۲۰ به خود اجازه داد تا در دفتر یادداشت‌هایش چنین بنویسد: «ماریا ایگناتیونا [مورا] به طور قطعی نزد گورکی ساکن شده است.» چوکوفسکی هشت ماه بعد با مشاهده استحکام روابط آن دو چنین نوشت: «دوستی آنها بی‌حد و مرز است. روابط آنها به بحث و شوخی آمیخته است. مورا به شوخی پشت دست گورکی می‌زند و او وانمود می‌کند که دردش آمده است و می‌گوید: آخ، ببینید او مرا می‌زند!»

تغییر موقعیت مورا در آپارتمان خیابان کرونورسکی واقعیتی بود که نزدیکان گورکی و نیز تشکیلات حزب در اسمولنی^۱ که همچنان تحت سلطه زینوویف قرار داشت، آن را پذیرفتند. خودکامه پتروگراد درست در همان ایام چنان ضربه خفت‌آوری به گورکی وارد کرد که جراحتش هیچ‌گاه التیام نیافت. مأموران چکا به طور غیر منتظره به آپارتمان خیابان کرونورسکی ریختند و شروع به بازرسی کردند. ماریا آندرییوا و کریوچکوف «اتفاقاً» آن شب در

1. Smolny.

آپارتمان نبودند و اتاقهایشان بازرسی نشد. مأموران چکا نگاههایی گذرا به سایر اتاقها انداختند، ولی دو ساعت تمام در اتاق مورا معطل شدند و همه چیز را زیر و رو کردند. گورکی خشم آلوده و مورا ترسان و لرزان شاهد این عملیات وحشیانه بودند. بازرسی به هیچ نتیجه‌ای منجر نشد و مأموران کت چرمی دست خالی آنجا را ترک کردند.

زینوویف یک سال قبل از آن نیز بازرسیهایش را به آپارتمان گورکی فرستاده بود (مورخان شوروی این واقعه را نادیده گرفته‌اند). خبرچینها به مقامهای پتروگراد اطلاع داده بودند که گورکی دارای یک «انبار اسلحه» است و علت بازرسیها نیز همین بود. انبار مذکور شامل مجموعه‌ای از سلاحهای قدیمی بود که ارزشی تاریخی داشت اما حکومت شوروی یا حیات دیکتاتور پتروگراد را به مخاطره نمی انداخت. اما روابط گورکی و زینوویف بر اثر این ماجرا بیش از پیش خصمانه شد.

زینوویف، شاید بدون هیچ‌گونه سوءنیت، مورا را جاسوس احتمالی انگلیس می دانست، اما پترس معتقد بود که وی احتمالاً جاسوس آلمان است. البته مورا بهانه‌ای بیش نبود و هدف از این ضربه شخص گورکی بود. گورکی برای دیدار با لنین به سوی مسکو شتافت و به جای آنکه مثل همیشه اجازه ملاقات بخواهد از لنین خواست برای دیدنش به منزل یکاترینا پشکوا برود. لنین با زیر پا نهادن غرورش، همراه جرژینسکی و تروتسکی عازم منزل یکاترینا پشکوا شد. بنابراین، آنها می دانستند موضوع از چه قرار است.

البته دسته سه نفری رهبران بلشویک زینوویف را جزو خود می دانستند، اما نمی توانستند به خود اجازه دهند با گورکی رفتاری تحقیرآمیز داشته باشند. با وجود این، به عقیده آنها گورکی قربانی جور و ستم زینوویف نبود بلکه شخصی نامتعادل بود که آلت دست زنی ماجراجو و جاسوس احتمالی انگلیس واقع شده بود. به عقیده آنها حتی اگر مورا بی گناه بود، زینوویف حق داشت مراقب اوضاع باشد؛ این نویسنده زنباره طبقه کارگر مسئولان حزب و دلاوران چکا را از حفظ انقلاب در برابر توطئه‌های براندازی دشمنان باز می داشت. آنها برای حفظ ظاهر تصمیم گرفتند جلسه‌ای تشکیل دهند و زینوویف را به آن احضار کنند.

زینوویف در جلسه حاضر شد و همان اوایل گفتگو وانمود کرد که دچار حمله قلبی شده است. او را کمی سرزنش کردند و جلسه خاتمه یافت. زینوویف

از آن پس برای عذاب دادن گورکی به حمایت مداوم از ماریا آندرییوا پرداخت که تا آن موقع نه شخص زینوویف نه زنش چشم دیدنش را هم نداشتند. هر چه گورکی بیشتر ماریا آندرییوا را از خود دور می‌کرد، او بیشتر به زینوویف نزدیک می‌شد. زینوویف در این ابراز دوستی ذره‌ای صداقت نداشت بلکه فقط می‌کوشید به حریف سازش ناپذیر خود زخم بزند.

زندگی همچنان جریان داشت و فعالیت‌های گورکی همچنان گسترده بود. گورکی در آن زمان ریاست خانه هنر را عهده‌دار بود که در آن واحد باشگاه، غذاخوری و کانون هنرمندان بود. نویسندگان طراز اولی چون اوسپ ماندلستام^۱، نیکولای گومیلیوف، ولادیسلاو خداسویچ و ویکتور شکلوفسکی^۲ به خانه هنر رفت و آمد داشتند. سپس مرکز دیگری به نام خانه دانشمندان تشکیل شد که آن نیز تحت سرپرستی گورکی قرار گرفت و بزرگترین دانشمندان روسیه را گرد هم آورد. افزون بر این، فعالیت انتشاراتی گورکی همچنان ادامه داشت، هرچند به علت خرابکارهای وقیحانه طایفه زینوویف با مشکلات متعدد برخورد می‌کرد. اما چنانکه از مکاتبات شخصی گورکی و اسناد رسمی برمی‌آید، وی فعالیت دیگری را آرمان بزرگ و حیاتی خود می‌دانست و بخش عمده‌ای از وقت و نیرویش را صرف آن می‌کرد. در تاریخ رسمی شوروی از این فعالیت با عبارت «نجات ارزشهای هنری» یاد کرده‌اند. در اینجا ما باید به بررسی دقیقتر این موضوع پردازیم.

گورکی از مدتها قبل صادقانه خواستار ارج نهادن به نبوغ کسانی بود که در اعصار و سرزمینهای مختلف به خلق آثار هنری روی چوب، سنگ، فلز، کاغذ و پارچه می‌پردازند. هزاران نفر این گونه آثار را با انگیزه‌های زیبایی شناختی یا تجارتي جمع‌آوری می‌کنند که هیچ جای تعجب یا سرزنشی ندارد.

همچنین جای تعجب نیست که گورکی هم در سنین نسبتاً بالا و در بحبوحه هرج و مرج پس از روی کار آمدن بلشویکها به مرض کلکسیونر شدن دچار شده بود. در واقع، او تا آن زمان منزل دائمی نداشت و زندگی‌اش یکسره در سفرهای پیاپی می‌گذشت. وانگهی، در آن سالها هزاران شیء و اثر هنری با قیمت‌هایی اغلب ناچیز در معرض فروش قرار گرفته بود.

1. Ossip Mandelstam. 2. Victor Chklovski.

از ماههای فوریه و مارس ۱۹۱۸ در پتروگراد شایع شد که گورکی با پرداخت قیمت‌هایی ناچیز به درو کردن آثار گرانبهای هنری مشغول شده است. از آنجایی که گورکی بسیار سرشناس بود این گونه اعمال وی حتماً مورد توجه قرار می‌گرفت. به احتمال بسیار همین عمل که روشنفکران پتروگراد را خشمگین ساخته بود مانع از قضاوت بی طرفانه آنها در مورد مقاله‌هایی شد که گورکی در محکومیت حکومت شوروی می‌نوشت.

زینایدا هیپیوس که به همه اعمال گورکی سوءظن داشت در یادداشت‌هایش درباره عشق او به اشیاء زیبا و گرانبه نوشت: «گورکی با ولع به خرید گلدانها و ظروف میناکاری شده بورژواهای حقیری مشغول است که از گرسنگی مشرف به موتند (او به خانه آقای ا. که روشنفکر لیبرال و پیر و بیماری است رفته بود تا به واریسی ظروف چینی وی بپردازد. چانه‌زنیهای او چقدر تماشایی بود!) آپارتمان گورکی به موزه یا مغازه سمساری شباهت دارد. او ساعت‌های دراز مشغول تمیز کردن ظروف میناکاری شده و تماشای غنایمش می‌شود. [چنان که دکتر مانوخین شاهد است] آپارتمان گورکی مانند موزه‌ای واقعی از عتیقه‌هایی انباشته شده است که او به بهایی ناچیز از اشخاصی خریده است که از گرسنگی می‌میرند. در این روزگار میراث‌های اجدادی را در قبال چند لقمه نان معامله می‌کنند و گورکی مثل ملوان یا سربازی که پول فراوانی به چنگ آورده است از این موقعیت استفاده می‌کند.»

این موضوع چنان باعث ناراحتی زینایدا هیپیوس شده بود که وی بارها با همین لحن به آن اشاره کرده است. خشم او آشکارا به کینه آمیخته است اما یادداشت‌های او هر چند مغرضانه باشد حاوی واقعیت‌هایی از آن روزگار است. این یادداشتها دست کم به ما اطلاعاتی درباره روحیه برخی از روشنفکران پتروگراد که از کودتای بلشویستی بیزار بودند، می‌دهد.

۱۸ مه ۱۹۱۸: «گورکی به ثمن بخش عتیقه‌ها و اشیای خانوادگی «شکنجه دیده‌ها» بی‌را که از گرسنگی در آستانه مرگند، چپاول می‌کند. گورکی تبه‌کار نیست بلکه فقط انسانی وحشی و چوپانی بیابانگرد است.»

۱۳ نوامبر ۱۹۱۸: «به نظر می‌رسد که گورکی همه عتیقه‌های موجود را چپاول کرده و حالا به سراغ چیزهای کم‌ارزش رفته است. او سرگرم جمع‌آوری آلبوم‌های عکسهای عاشقانه است. حتی در این مورد هم کلاه سرش می‌گذارند.

کسی با کینه‌ای ساده لوحانه به من گفت: گورکی هزار روبل برای آلبومی پرداخت کرد که حداکثر دو یست روبل ارزش داشت.»

می‌بینیم که به چشم زینایدا هیپیوس گورکی در هر صورت مجرم است: چه موقعی که «به ازای یک لقمه نان، دیگران را چپاول می‌کند» و چه موقعی که اشیاء را به پنج برابر بهای واقعی‌شان می‌خرد. لعنت به کوزه اگر به سنگی بخورد و باز هم لعنت به کوزه اگر سنگی به آن بخورد: در هر صورت، لعنت به کوزه.

واقعیت امر چه بود؟ آیا این شیوه برآورده ساختن هوسهای هنری با سوءاستفاده از بینوایی‌ها ممنوعان جزو رفتارهای غم‌انگیز گورکی بود یا آنکه این ماجرای دروغین است که ساخته و پرداخته دشمنان قسم خورده او است؟

شاهدانی دیگر نیز پیدایش این عشق را در گورکی مقارن دوران هرج و مرج در پتروگراد و عزم وی را برای سیراب کردن عشقش تأیید کرده‌اند. یوری آنکوف^۱ نقاش که گورکی را بسیار دوست می‌داشت، نوشته است که اتاق وی در آپارتمان خیابان کروونورکسکی انباشته از مجسمه‌های بودا، اشیای لاکسی، حکاکیهای چینی و ماسکهای گرانبها بود. نینا بربرووا گواهی می‌دهد که گورکی مجموعه‌ای زیبا از اشیاء یشمی گردآوری کرده بود. کورنی چوکوفسکی در یادداشتش به تاریخ ۱۹۱۹ نوشته است: «تیخونوف من و گومیلیوف را دعوت کرد تا برای تماشای تابلوی جیورجیونه^۲ و مینیاتورهای ایرانی‌اش به منزلش برویم.» هرکسی مطابق تمایلات شخصیش به تشکیل کلکسیون مشغول شده بود. کسی مثل تیخونوف پیش از انقلاب حتی در خواب هم نمی‌دید که روزی بتواند تابلویی از جیورجیونه را در اختیار داشته باشد.

حتی آپارتمانی صد اتاقه هم برای گردآوری گنجینه‌هایی که به سهولت در دسترس قرار گرفته بودند، کافی نبود. به علاوه، هنوز خانه‌ها و موزه‌هایی در مسکو و صدها شهر دیگر وجود داشت که انباشته از اثاثیه قدیمی، تابلوها، جواهرات، ظروف چینی و نقره بودند و در معرض خطر غارت و نابودی به دست پابرهنه‌ها قرار داشتند.

گورکی که به خوبی از این امر اطلاع داشت قبلاً در نووایا ژیزن پیشنهاد کرده بود که «طی دو سه روز فهرستی از نمایشگاههای بازار الکساندر، عتیقه-

1. Youri Annekov.

2. Giorgione.

فروشیهای پتروگراد و سمساریهای بی شمار در همه خیابانهای شهر تهیه شود. «گورکی در ادامه این پیشنهاد نوشته بود: «فقط روسها به غارت روسیه نپرداخته‌اند، بلکه دست خارجیها هم در کار است و این بسیار بدتر است. زیرا غارتگران روسی با غنایمشان در کشور باقی می‌مانند، اما خارجیها با غنایمی که از ساده‌لوحان روسی به چنگ آورده‌اند به خانه خود باز می‌گردند و با غنی ساختن موزه‌ها و کلکسیونهایشان گنجینه‌های فرهنگی کشور خویش را توسعه می‌دهند. ارزش این گنجینه‌ها چه از نظر تجارتي چه از نظر زیبایی شناختی و علمی بی اندازه است.»

به پیشنهاد گورکی کمیساریای تجارت و صنعت خلق که تحت سرپرستی دوست قدیمی وی، لئونید کراسین قرار داشت طی حکمی در ۳۱ دسامبر ۱۹۱۸ کمیسیون ارزشیابی عتیقه‌ها^۱ را تشکیل داد. وظیفه این کمیسیون تهیه فهرست و طبقه‌بندی اشیای گرانبها و آثار هنری بود. بدیهی است که ریاست کمیسیون به گورکی واگذار شد. گورکی در دسامبر ۱۹۳۵ طی پاسخگویی به پرسشنامه‌ای از مؤسسه مارکس - انگلس - لنین نوشت: «کمیسیون ارزشیابی به ابتکار من و با تأیید ولادیمیر ایلیچ [لنین] برای جمع‌آوری اشیای با ارزش هنری و غیرهنری که در خانه‌ها و آپارتمانهای مهاجران رها شده‌اند یا در انبارهای تخصصی نگهداری می‌شوند، تشکیل شده است. این اشیاء - تابلوها، مجسمه‌های برنزی، ظروف چینی، کریستال، فرش و غیره - به دست خدمتکاران خانگی و با راهنمایی عتیقه‌فروشها که به خوبی از داراییهای فلان و بهمان خانواده اشرف آگاهی داشتند، غارت می‌شد.»

این نامه تا اواخر سالهای دهه نود محرمانه بود و هنوز نیز به طور کامل منتشر نشده است. حتی برخی از جزییات بخشی که ما ذکر کردیم نیز حذف شده است. مگر این نامه و برخی دیگر از اسناد مربوط به فعالیت کاملاً فرهنگی گورکی چه خطری در برداشتند؟

موضوع بسیار ساده است. این داراییها به بهانه حفظ گنجینه‌هایی که یا صاحبانشان برای نجات جان خویش آن را رها کرده یا آن که به شکلی کشته شده بودند، بی‌شرمانه غارت می‌شدند. این روند تصاحبی بود که در سطح کشور

1. (CEA).

دنبال می‌شد. محکوم کردن این اعمال به استناد اخلاق بی‌معنا بود. به قدرت رسیدن بلشویکها به همان اندازه که غیرقانونی بود غیراخلاقی نیز به شمار می‌رفت و غضب داراییهای مغلوبین پیامد احترامناپذیر این به قدرت رسیدن بود. موضوع ناراحت‌کننده رفتار بلشویکها نبود بلکه رفتار گورکی بود که تا اندکی قبل از آن منتقد بلشویکها و مدافع حقوق مدنی و ارزشهای جهانی بشریت بود.

سرزنش کردن بلشویکها بی‌معنا بود، زیرا آنها حتی پیش از انقلاب به «سلب مالکیت» اقدام می‌کردند. اما هیچ کس گمان نمی‌کرد گورکی نیز به این راه وارد شود. روشنفکران چطور می‌توانستند بپذیرند که نه یک مأمور متعصب و چرم‌پوش بلکه نویسنده‌ای با آوازه جهانی، انباشته از احساسات بشر دوستانه و در کمال آرامش پا به خانه‌هایی می‌گذارد که صاحبانشان از کشور گریخته‌اند یا به شکنجه‌گاههای چکا برده شده‌اند؟ البته او برای نجات داراییهای رها شده به این خانه‌ها وارد می‌شد. اما دارییها نه به نفع صاحبان قانونیشان که به نفع «خلفی» بی‌نام و نشان و با مجوز جرژینسکی یا یکی از اعوان و انصار وی ضبط می‌شد. گورکی در همین نامه مورخ ۸ دسامبر ۱۹۳۵ نوشته است: «اشیایی که ما، یعنی اعضای کمیسیون ارزشیابی عتیقه‌ها در آپارتمانها و انبارها انتخاب می‌کردیم، در سالنهای طبقه اول منزل سالتیکوف^۱ در شان - دو - مار^۲ گردآوری می‌شد. مأموران چکا حفاظت از این اشیاء را برعهده داشتند. اشیاء در حراجیهایی که چکا ترتیب می‌داد، به فروش می‌رسیدند.» البته پیش از حراج، گورکی و اعضای گروهش اشیایی را که باید به ارمیتاژ^۳ و سایر موزه‌ها انتقال می‌یافتند، جدا می‌کردند. چگونگی این جداسازی اهمیتی نداشت. آنچه برای روشنفکران عصر قابل فهم نبود تن در دادن گورکی به سرپرستی این غارت و این تقسیم غنائیم به نام «خلق» بود.

وانگهی، این مطرودین و مغضوبین بدبخت دست کم به همان اندازه گورکی برای خیر روسیه، برای حفظ گنجینه‌هایش و برای بقای فرهنگش در برابر توخس تلاش کرده بودند. اما گورکی به تنهایی مدعی «نجات» شده و با حمایت حکومت و به اتکای نیروهای مسلحش وارد عمل شده بود. چگونه اشخاصی

1. Saltykov.

2. Champ-de-mars.

3. Ermitge.

که اصولی متفاوت را تبلیغ می‌کردند و با برداشتی متفاوت از مفهوم شرافت، تصویری دیگرگونه از شیوه رفتار روشنفکران در مقطعی حساس از تاریخ کشورشان داشتند، می‌توانستند در برابر حرمت‌شکنیهای گورکی خاموش بمانند؟

نکته‌ای دیگر که از نظر معاصران گورکی پنهان نمانده بود آن است که کمیسیون ارزشیابی با آن اختیارات گسترده به نحوی تعجب‌آور منحصرأ از ساکنان آپارتمان خیابان کروونورکسکی تشکیل شده بود. در واقع، ایوان راکیتسکی نقاش («بلبل») و آندره‌ی دیدریکز («دیدی») دستیاران گورکی بودند. ماریا آندرییوا نیز ناگهان سمت منشی را دریافت کرد و همه اسناد رسمی باید به امضای گورکی و او هر دو می‌رسید. عنوان ماریا آندرییوا بعداً به این شکل تغییر یافت: «معاون مسئول حفظ آثار هنری».

این سمت را پیش از ماریا آندرییوا شخصی به نام یوری پیاتیگورسکی^۱ از کمیساریای تجارت و صنعت عهده‌دار بود. وی کوشیده بود به ویژه با مطالبه فهرست عتیقه‌های انبار شده به دست غاصبان، فعالیت‌های «کمیسیون گورکی» را تحت کنترل خود درآورد. گورکی بعداً بدون ذکر توضیح خاصی دستور داد این عتیقه‌ها بین «نیازمندان» گمنام تقسیم شود. دهها هزار اثر هنری و مقادیر عظیمی اثاثیه قدیمی به همین شیوه در جامعه ناپدید شدند. گورکی مطالبات بسیار منطقی پیاتیگورسکی را با نامه‌ای بسیار خشن پاسخ داد و او و همکارانش را اشخاصی «حقیر و متقلب» نامید. گورکی در نامه‌اش نوشت: «خواسته شما چیست؟ آیا می‌خواهید کمیسیون به مأموریت شرافتمندان‌اش که احتمالاً به ضرر برخی افراد است خاتمه دهد؟» پس همه چیز روشن بود: کمیسیون گورکی شرافتمندان‌ه کار می‌کرد و اگر کسی می‌خواست کار آن را واریسی کند حتماً منافع کثیف شخصی را تعقیب می‌کرد. بنابر درخواست گورکی پیاتیگورسکی را برکنار کردند و ماریا آندرییوا جایگزین وی شد. به این ترتیب دسته هماهنگ چهارنفری تکمیل شد: گورکی، ماریا آندرییوا، دیدریکز و راکیتسکی. از آن پس دسته چهار نفری کنترل کامل گنجینه‌های فوق‌العاده ارزشمند هنری و غیرهنری را در دست داشت. بی‌آنکه بخواهیم هیچ کس را به اعمال زشت متهم سازیم،

1. Yuri Piatigorski.

تنها به تعجب‌انگیز بودن این استخدادهای «خانوادگی» و ناسازگاری آن با اخلاق روشنفکری اشاره می‌کنیم. در آن دوران سخن گفتن از برابری بیهوده بود زیرا فقط قانون «کارایی انقلابی» را به رسمیت می‌شناختند.

نکته حیرت‌انگیز دیگر علاقه شدید گورکی به فعالیتهای کمیسیون مذکور است. او همه اشتیاق، نیرو، سرسختی و نیز وقت بسیار گرانبهایش را صرف آن می‌کرد. گورکی در ۲۶ مه ۱۹۱۹ به زینوویف، دشمن خونیش، نوشت: «کمیسیون ارزشیابی عتیقه‌ها پیشنهاد می‌کند: همه سازمانهای دولتی و نیز افراد در چارچوب عملیات مصادره و ملی کردن آپارتمانها، هتلها، کاخها، انبارها و گاو صندوقها موظف شوند پیش از اشغال مکانها، اعضای کمیسیون ارزشیابی را برای تشخیص و توقیف اشیای با ارزش تاریخی و هنری فراخوانند. هر سازمان یا فردی که بدون توجه به مراتب بالا به مصادره اقدام کند، باید موبه‌مو در برابر قانون پاسخگو باشد. م. گورکی.»

سبک و زبان نگارش این نامه و طمطراق انقلابی آن خبر از نیات پنهانی نویسنده می‌دهد. گورکی پیش از آن در هیچ موردی هرگز با چنین لحنی نه سخن گفته و نه حتی اندیشیده بود.

«نجات ارزشهای فرهنگی» به مشغله ذهنی دائم گورکی تبدیل شده بود. او در ۳ آوریل ۱۹۲۰ به لوناچارسکی نوشت: «مردم از فرط گرسنگی به ناچار اشیای گرانبهایی را که ارزش هنری فوق‌العاده‌ای دارند به موزه‌ها پیشنهاد می‌کنند. اما موزه‌ها پول ندارند. به همین علت، این اشیاء به دست قاچاقچیه‌ها و عتیقه‌فروشهایی می‌افتد که آنها را برای همیشه سر به نیست می‌کنند.»

اما عتیقه‌فروشها، یعنی کسانی که برخلاف گورکی در این زمینه حرفه‌ای بودند، اشیاء هنری را «پنهان» می‌کردند تا بعداً آنها را به بهای واقعیشان به بازار برگردانند و به این ترتیب (آیا به شیوه‌ای دیگر ممکن بود؟) آنها را برای تاریخ و فرهنگ حفظ کنند. گورکی شیوه‌ای دیگر را در نظر داشت که ویژه بلشویکها بود: پس گرفتن اشیاء از صاحبانشان و ضبط آنها به نفع دولت که می‌دانست با آنها چه کند و راه استفاده صحیح از آنها را پیدا می‌کرد.

به این ترتیب، مبارزه حکومت شوروی علیه کلکسیونرها - که دهها سال به درازا کشید - تحت نظارت گورکی آغاز شد. این حکومت نمی‌توانست بپذیرد که افراد ذره‌ای انحصار کاملش را در تملک هر چیزی که کمترین

ارزش هنری و تجارتنی داشته باشد، نقض کنند. ظاهراً گورکی نیز جز خویش هیچ استثنایی را بر این قاعده نمی پذیرفت. به موجب تصمیم وی، آنچه از اشیاء با ارزش را که خود بر نداشته بود باید به موزه‌ها تحویل می دادند یا صادر می کردند. در واقع پیشنهاد فروش عتیقه‌های روسی (و غیرروسی؛ زیرا کلکسیونرها هزاران عتیقه را از کشورها و اعصار مختلف گردآوری کرده بودند) را گورکی برای نخستین بار مطرح کرد. وی در اکتبر ۱۹۲۰ به لنین پیشنهاد کرد یک صندوق صادرات برای فروش تابلوها و اشیای عتیقه و خرید کالاهای موردنیاز کشور با ارز حاصل از این کار تأسیس کند. لنین این پیشنهاد را پذیرفت و صندوق به موجب فرمانی در ۲۳ اکتبر تأسیس شد. باید تصریح کنیم که ریاست این صندوق نیز به ماکسیم گورکی واگذار شد. رئیس صندوق دوست وفادارش راکیتسکی و نیز مشاورش در زمینه عتیقه را که میخائیل ساووستین^۱ نام داشت برای «ایجاد رابطه با عتیقه فروشان خارجی» به مأموریت خارج از کشور اعزام کرد.

چکا و کمیساریای امور خارجی بلافاصله از این کار برآشفتنند. ماکسیم لیتوینف^۲، معاون کمیسر امور خارجی اظهار تعجب کرد که چطور برای مأموریتی چنان مهم دو شخص کاملاً گمنام را به اروپا اعزام کرده‌اند. او نمی دانست که آن دو نفر نمایندگان گورکی بودند و همین امر برای اعزام آنها کفایت می کرد. رئیس صندوق به لنین متوسل شد و برای نخستین بار ابزاری غیرعادی را به کار گرفت: او به سراغ ماریا آندرییوا رفت که اعتبارش نزد لنین بسیار بیشتر از خود وی بود. این اعتبار چنان بود که لنین ماریا آندرییوا را «پدیده» لقب داده بود.

گورکی در ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ به لنین نوشت: «ماریا فدوروونا از شما خواهش می کند که برای تسریع در اعزام راکیتسکی و ساووستین به خارج مداخله کنید.» گورکی به لنین که در زمینه عتیقه سررشته‌ای نداشت وعده می داد که حکومت شوروی با فروش دستاوردهای غارتش سودهایی کلان کسب خواهد کرد: «نقره‌آلات کارگاههای سازیکوف^۳، فابریژ^۴، اوفچینیکف^۵ و خلبنیکوف^۶ که بسیار هنرمندانه روی آنها کار کرده‌اند، کالاهایی هستند که به ردیف عتیقه ترقی

1. Savostine.

2. Litvinov.

3. Sazikov.

4. Fabergé.

5. Ovtchinnikov.

6. khlebnikov.

پیدا کرده‌اند زیرا تولید آنها متوقف شده است. بهای این اشیاء حالا چندین برابر شده است.» گورکی برای تحریک تخیل لنین با زبانی که برای رهبر پرولتاریا آشنا تر بود، افزود: «صدور فرمانی برای ضبط اموال مهاجران ضروری به نظر می‌رسد.» این توصیه با کمی تأخیر صورت گرفت، زیرا لنین در مورد ضبط و مصادره دست کم به همان اندازه گورکی خیره بود و فرمان مذکور را روز ۱۶ نوامبر ۱۹۲۰، یعنی پنج روز پیش از نامه گورکی امضاء کرده بود. البته این احتمال وجود دارد که گورکی قبلاً در مورد این فرمان با لنین صحبت کرده باشد. به هر صورت، گورکی مستقیماً به مشارکت در یکی از نفرت‌انگیزترین تبهکاریهای بلشویکها پرداخته بود که غصب اموال دهها و بلکه صدها هزار نفر از مردم بود. جرم این افراد آن بود که پولی را که از راههای قانونی به دست آورده بودند برای جمع‌آوری آثار هنری صرف کرده و به این ترتیب به فرهنگ ملی و غنای کشورشان یاری رسانیده بودند.

گورکی در تابستان ۱۹۱۸ در صفحات نوواپازیزن بی‌رحمانه به کسانی می‌تاخت که دستور صدور کالاهای هنری روسیه را به خارج صادر می‌کردند یا در مقابل این عمل واکنشی نشان نمی‌دادند. ما نمونه‌هایی از انتقادهای او را قبلاً ذکر کرده‌ایم. وی با گذشت دو سال با همان حرارت اما با لحنی محترمانه (در مکاتبه با رهبران بلشویک) پیشنهاد می‌کرد که همان کالاها برای پر کردن صندوق دولت به فروش برسند. بنابراین اشتباه نیست که گورکی را از بانیان معاملات شرم‌آوری بدانیم که طی آن اشیاء هنری فقط برای برآورده ساختن جاه‌طلبیهای بلشویکها به فروش می‌رسید. درآمد ناشی از فروش عتیقه‌ها، شاهکارهای ارمیتاژ، ذخایر طلا، اموال کلیسا و غیره چنانکه نشریات شوروی مدعی بودند برای سیر کردن قحطی‌زدگان مناطق ولگا صرف نمی‌شد بلکه صرف کمک به «احزاب برادر»، مأموران مسکو در خارج، پر کردن جیبهای نومنتکلاتورا و سازمانهای سرکوبی می‌شد. کاملاً جا دارد که گورکی را پدر این تجارت ننگین بخوانیم. اندیشه این کار از گورکی بود و اجرای آن به مهارت قاچاقچیان شوروی بستگی داشت.

گورکی بین مؤسسات مختلفی در رفت و آمد بود که هر یک از آنها به تنهایی تمام وقت و انرژی او را طلب می‌کرد. سمت حامی اعلائی علم که وی عهده‌دار آن شده بود نارضایتی بی‌صدای سردمداران حزب را برانگیخته بود، زیرا آنها

فقط خود را در این زمینه صلاحیتدار می‌دانستند. او در سال ۱۹۲۰ خطاب به اپاراچیک‌هایی^۱ که رهبری علوم به آنها داده شده بود، چنین گفت:

«اگر ما تراشکار ماهری را به پاک کردن چاههای فاضلاب وادار کنیم، اگر زرگر را به ساختن لنگر کشتی و شیمیدان را به خاکبرداری مجبور کنیم، نه فقط حماقت که جنایت مرتکب شده‌ایم. اتلاف گرانبهاترین نیروی خلق جنایت است، زیرا این نیرو فقط در صورتی موجب رفاه و سعادت خلق می‌شود که در جایگاه طبیعی خود مصرف شود.

«زحمتکشان علوم را باید به عنوان گرانبهاترین و پرمهمترین نیروی خلق مورد قدردانی قرار دهیم. ما باید بهترین شرایط را برای کمک هر چه بیشتر به افزایش این نیرو فراهم سازیم.»

اشخاصی که از طبقات بسیار پایین جامعه برخاسته و از هرگونه آموزش تقریباً یا کاملاً بی‌بهره بودند، تنها از اشاره به برتری هوش، دانش، هنر و مهارت بر توخس و جهالت خشمگین می‌شدند. امکانی که برای آنها فراهم شده بود تا بتوانند بدون ترس از مجازات روشنفکران را تحقیر کنند، پستترین غرایزشان را ارضاء می‌کرد و ارزششان را نزد خودشان افزایش می‌داد. گورکی نیز با حمایت از دانشمندان بزرگ حس خودخواهیش را سیراب می‌کرد: او در نقش نجات‌دهنده‌ای فرو رفته بود که بدون مداخله او نخبگان ملت محکوم به فنا بودند.

موج دستگیریهایی که شمار عظیمی از دانشمندان را با خود برد و در سال ۱۹۱۹ به اوج خود رسید، گورکی را به خشمی مهارنشدنی دچار ساخت. نامه او به لنین که تا سال ۱۹۹۳ در بایگانیهای محرمانه پنهان بود، از هر تفسیری بی‌نیاز است: «آری، من غیرمسئولم [لنین وی را در یکی از نامه‌هایش چنین خوانده بود] اما کور نیستم. من سیاستمدار نیستم اما مثل اغلب سیاستمدارها احمق هم نیستم. من می‌دانم که شما عادت دارید «توده‌ها را به کار گیرید» و فرد برای شما کمیته ناچیز را تشکیل می‌دهد؛ اما برای من مچنیکوف^۲، پاولوف^۳ و فدوروف نابغه‌ترین دانشمندان و مغز جهان هستند. شما سیاستمدارها متافیزیسیست هستید، ولی من که هنرمندی غیرمسئولم خردگراتر از شما هستم.

۱. Apparatchik اعضای با نفوذ حزب کمونیست شوروی. - م.

2. Metchnikov.

3. Pavlov.

«مغز در روسیه کالایی کمیاب است. ما انسانهای با استعداد کم داریم اما تا دلتان بخواهد آدم متقلب و بی شرف و ماجراجو در اطرافمان هست. پیشنهاد می‌کنم: آنچه را اشخاص دانشمند از زمان تشکیل حکومت شوروی انجام داده‌اند با هم جمع بزنید، آن وقت از کمیّت و کیفیت حاصل تلاشهای این موجودات گرسنه که به خیابانشان می‌افکنند، ناسزایشان می‌دهند و به زندان می‌برندشان، متعجب خواهید شد. هلاک کردن دانشمندی‌های پیر و نیمه جان از گرسنگی با زندانی کردن یا رها کردن آنها به دست احمق‌هایی که دیوانه قدرتند، کاری ثمربخش نیست بلکه توحش است.»

گورکی تقریباً همان موقع به «ی. جرژینسکی، رئیس چکا» (نکته جالب آن که نام کوچک جرژینسکی، فلیکس بود اما گورکی وی را در این نامه با نام یوزف^۱ که نام مستعار حزبی جرژینسکی بود خطاب قرار داده است) نوشت: «به اطلاع شما می‌رسانم که من این بازداشتها را اعمالی و حشیانه برای انهدام ارزشمندترین مغزهای ملت تلقی و اعلام می‌کنم که حکومت شوروی حسّ خصومت مرا نسبت به خود برانگیخته است.»

گورکی دو ماه بعد طی نامه‌ای دیگر به لنین در همین مورد با صراحت بیشتری اظهار نظر کرد. او در این نامه خشم خود را از بابت آنکه مردم روسیه «حکومت حقیرانه و احمقانه شوراهای را تحمل می‌کنند» ابراز کرد و نوشت: کمونیستها واقعاً سزاوار شلاق هستند. چه دزد‌هایی، اگر می‌دانستید! و تا دو سه سال دیگر عجب بورژواهای کثیفی از آب در خواهند آمد!

ضرورتی ندارد که تصریح کنیم که همه این نامه‌های گورکی تا اواخر دهه هشتاد کاملاً محرمانه باقی مانده بودند. این نامه‌ها حتی پس از انتشار (نامه به جرژینسکی در سال ۱۹۸۹، نامه‌های خطاب به لنین پس از سال ۱۹۹۱) با تفسیرهایی همراه شدند که هدف از آنها کاستن از شدت لحن نامه‌ها بود.

در بین دستگیرشدگان دانشمندان برجسته - شیمیدانها، زیست‌شناسها، ریاضی‌دانها، گیاهشناسها، فیزیولوژیستها، روانشناسها، روانپزشکها، زیباشناسها - دیده می‌شدند. هواداری گورکی از آنها خشم لنین را برانگیخت. وی در پاسخ گورکی نوشت: «شرم‌آور است که انسان نیروهایش را با زاری کردن برای

روشنفکرهای گندیده هدر کند.» لنین همچنین نامه‌ای - طبق عادت دیرینه‌اش! - برای ماریا آندرییوا که نفوذش را بر گورکی چشمگیر می‌دانست، نوشت: «ما ناگزیریم برای پیشگیری از توطئه‌ها، کلیه اعضای قبیله کادتها [دمکراتهای هوادار قانون اساسی] و متحدانشان را دستگیر کنیم [در واقع یعنی بازداشت پیش از ارتکاب جرم]. ممکن است آنها به توطئه‌گران کمک برسانند. کوتاهی در پیشگیری از چنین وضعیتی جنایت است!»

اما گورکی آشتی‌ناپذیر باقی مانده بود: «ولادیمیر ایلیچ! من هوادار آنها [دستگیرشدگان] هستم. من ترجیح می‌دهم دستگیر و زندانی شوم تا آنکه در انهدام بهترین و ارزشمندترین فرزندان روسیه، حتی به طور ضمنی، مشارکت داشته باشم. حالا برای من مسلم شده است که «سرخها» نیز به همان اندازه «سفیدها» دشمن خلق هستند. هر چند من ترجیح می‌دهم به دست «سفیدها» کشته شوم اما نمی‌توانم به همین دلیل «سرخها» را رفقای خودم به حساب آورم.»

نسخه‌هایی از این نامه‌های گورکی به لنین در پتروگراد و مسکو منتشر شد. چه کسی غیر از خود گورکی قادر به این عملیات سامیزدات بود؟ نسخه‌هایی نیز به خارج رسید که خشم رفقای احزاب کمونیست را برانگیخت: آنها نمی‌توانستند بپذیرند که «نویسنده بزرگ پرولتاریا» و «مبشر انقلاب» به خود اجازه دهد با چنین لحنی با رهبر انقلاب سخن بگوید. مهاجران روس که می‌کوشیدند در برابر کمونیستهای متعصب و بی‌بصیرت ایستادگی کنند. «مفتری» خوانده می‌شدند زیرا نمی‌توانستند نسخه‌ای از اصل نامه‌های گورکی را ارائه کنند. گورکی که در دو دوزه‌بازی خیره بود از چاپ آنها خودداری می‌کرد. اما انتشار اسناد محرمانه طی سالهای اخیر باعث شده است که چهره مفتریان واقعی آن دوره آشکار شود.

در آمیختگی اسطوره‌ها

گورکی در آستانه دهه بیست بین دو قطب مخالف در نوسان بود، زیرانیروی لازم را برای بریدن از یکی قطبها و پیوستن کامل به قطب دیگر در خویش نمی یافت. او مدتی دراز با حرکت‌های غیرمستقیم و نوسان به چپ و راست کوشید روابطش را با گروه‌های کاملاً متضاد با یکدیگر حفظ کند. وی حتی مایل بود همچون حلقه‌ای رابط بین این گروه‌ها عمل کند و تحسین آنها را برانگیزد یا دست کم قابلیت‌های خود را اثبات کند. خیلیها در آن زمان از این تمایل گورکی به داشتن روابط دوستانه با همگان، حیرت می کردند. سرمیز غذای این میزبان تجملاتی در خیابان کروونورکسکی، اشخاصی گرد می آمدند که در هیچ جای دیگری احتمال دیدارشان با یکدیگر وجود نداشت.

وقایع نویسان متعددی به توصیف اشخاصی پرداخته اند که معمولاً در «سالن انقلابی» گورکی حضور می یافتند و نامهایشان فهرستی شگفت انگیز را تشکیل می دهد. این توصیفها ما را از آرمانهای گورکی، عوامل خشنودیهای او، نظر دیدارکنندگان و مهمانان نسبت به وی و بهت آنان پس از پی بردن به اینکه افتخار شب نشینی با چه کسی نصیبشان شده است، آگاه می سازد. در آپارتمان گورکی از لنین، جرژینسکی و حتی زینوویف با همان مهربانی پذیرایی می کردند که از نیکولای سوخانوف^۱ منشویک، از فتودور شالیاپین که بلشویکها را تحقیر می کرد یا از بوریس پیلینیاک^۲ و یوگنی زامیاتین^۳ نویسنده که علیه حکومت هجونامه می نوشتند. در آنجا یا کوف آگرانوف^۴، از جلادان چکا، با قربانیان آینده اش هم غذا می شد. روشنفکران باریک بین پس از مدتی پی بردند که زوج

1. Soukhanov.

2. Piliniak.

3. Evgueni Zamiatine.

4. Yakov Agranov.

خوش صحبت شب‌نشینیها که به آنها معرفی نشده بودند از اشخاص سرشناس کشور هستند: آنها خانم الکساندرا کولونتای^۱، والکیری^۲ انقلاب و دوستش پاول دینکو^۳، فرمانده ملوانهای سرخ ناحیه بالتیک بودند.

پتروگراد در سرما و تاریکی غرق بود. در گوشه و کنار خیابانها اجساد مردمانی که از گرسنگی جان سپرده بودند نعش‌کشها را انتظار می‌کشیدند، اما در آپارتمان گورکی گرمایی دلپذیر حکمفرما بود، چراغها و جارها با انتشار نوری ملایم، محیط را برای گفتگوهای روشنفکرانه مناسب ساخته بودند. غذا نه شاهانه اما فراوان بود و تحت نظارت پرستار بچه که آشپزخانه را نیز اداره می‌کرد، به نحوی عالی به مهمانان ارائه می‌شد. شالیاپین آواز می‌خواند و عیسای دوبروین^۴، آهنگسازی که شهرتش روبه فزونی بود، پیانو می‌نواخت. هانریت راجرز^۵، بازیگر پیشین تئاتر شاهنشاهی میشل که بعدها نام کلود فارر^۶ برخود نهاد، با خواندن ترانه‌های عاشقانه روسی و کولی حاضران را غرق در لذت می‌کرد و صاحبخانه که قصه‌گویی بی‌نظیر بود گاه حکایت‌هایی بسیار جالب از بینواییها و ولگردیهای دوران کودکی خود برای حاضران بیان می‌داشت.

بسیاری از معاصران گورکی به دیدارهای ناگهانی لنین از وی اشاره کرده‌اند. اما این دیدارها چه موقع صورت گرفته‌اند؟ چرا شرح حالنامه‌های مفصل لنین عاری از جزئیات در این باره است؟ شاید معاصران گورکی فراموش کرده‌اند به این موضوع پردازند یا آنکه وقایع نویسان تنها به نقل شایعات در این باره اکتفا کرده‌اند. اما نکته اینجا است که در این باره هیچ شایعه‌ای رواج نداشت. وانگهی، شواهدی غیرمستقیم نشان می‌دهد که لنین در سال ۱۹۱۹ یا احتمالاً ۱۹۲۰ به پتروگراد رفت و علاوه بر شرکت در دومین کنگره کومیترن، با گورکی ملاقات کرد. ملاقات آنها نه پنهانی و نه در آپارتمان گورکی بلکه در راهروهای کاخ تورید^۷ صورت گرفت که محل برگزاری کنگره بود.

یادداشتهای دوران سالخوردگی والنتینا خداسویچ عمدتاً به گورکی

1. Kollontai.

۲. Walkyrie نام یکی از دختران اودین، خدای اسطوره‌ای اسکاندیناوی است که قهرمانان را برای کشته شدن در نبرد انتخاب می‌کرد. - م.

3. Dybenko.

4. Isaïe Dobrowein.

5. Henriette Rogers.

6. Claude Farrère.

7. Tauride.

اختصاص دارد. او نوشته است که در بین ساکنان آپارتمان خیابان کروورکسکی فقط وی شاهد یکی از دیدارهای پنهانی لنین از گورکی بوده است. گورکی در پایان این ملاقات میهمانش را تا در خانه بدرقه کرده بود. این قسمت از ماجرا در متن چاپ شده خاطرات والتینا خداسویچ دیده نمی‌شود زیرا سانسور مانع می‌شد. اما زبانشناسی عالیقدر به نام ویاجسلاو ایوانوف^۱ برای رفع این کاستی مرا یاری کرده است. او در سال ۱۹۹۳ قسمت سانسور شده را از بر برای مطبوعات نقل کرد. شهادت او با شهادت دوست متوفای من ولادیمیر لاکشین^۲ یکسان است که خاطرات والتینا خداسویچ را در نووی میر^۳ منتشر کرده بود. لاکشین آن قسمت یادشده را برای من تعریف کرده بود و من بلافاصله آن را یادداشت کرده بودم. فقط دیدار (یادیدارهای؟) لنین جنبه معمایی ندارد، بلکه ممانعت قاطعانه سانسورچیها، حتی در دوره فضای باز خروشچفسکی، از چاپ حکایت شاهدهی عینی و قرارداد آن در معرض تفسیر مورخان معماآمیز است. یادداشتهای والتینا خداسویچ هنوز هم به طور کامل منتشر نشده است.

در روایتی - و این یک روایت بیش نیست - آمده است که لنین چندبار پنهانی راهی پتروگراد شد تا به سوء تفاهمی بین خود و گورکی پایان بخشد که رابطه آنها را به مخاطره انداخته بود. برخلاف تبلیغات دهها ساله شوروی، لنین نه تنها گورکی را دوست نداشت بلکه حتی از وی می‌ترسید (و لنین ندرتاً از کسی می‌ترسید!)، اما مایل نبود ضامنی چنان معتبر را از دست بدهد، حتی اگر ضررهای این ضامن برای حکومت شوروی (لنین از این امر آگاه بود) به تدریج بر فوایدش فزونی می‌یافت.

گورکی که از اهانت و مانع تراشیهای اداری در پتروگراد و نیز مسکو به تنگ آمده بود، در سپتامبر ۱۹۲۰ طی نامه‌ای رسمی به لنین نوشت که دیگر نخواهد گذاشت دهنه‌اش بزنند و تا سرحد مرگ استثمارش کنند. او نوشت که از بلبشوی محیط اطراف خسته شده است، از همه مسئولیت‌هایش چشم می‌پوشد و دیگر قصد ندارد «به کار در هیچ یک از اداراتی که تا آن زمان تحت سرپرستیش بوده‌اند» ادامه دهد. گورکی در آخر نامه‌اش نوشت: «من این تصمیم را پس از تأمل کافی اتخاذ کرده‌ام».

1. Viatcheslav Ivanov.

2. Lakchine.

3. Novy Mir.

شگفت‌انگیزترین نکته آنکه در پرونده گورکی در چکا نه فقط نسخه اصلی نامه وی به لنین (که پیش از رسیدن به مقصد ضبط شده بود) بلکه حتی چرکنویس این نامه وجود دارد. دو متن هیچ تفاوت عمده‌ای به جز جمله‌ای بسیار شدیدالحن با یکدیگر ندارند. این جمله که متأسفانه ناتمام رها شده است در متن پاکنویس دیده نمی‌شود: «بهتر است انسان از گرسنگی تلف شود تا چیزهایی را تحمل کند که...»

چگونه چرکنویس نامه گورکی به این مجموعه نامه‌های ضبط شده‌اش ملحق شده است؟ گورکی که هیچ‌گاه چرکنویس‌هایش را همراه با متن پاکنویس برای لنین نمی‌فرستاد! به هر صورت، این چرکنویس به دست مأموران چکا افتاده بود. البته در پرونده چکا فقط یک نسخه ماشین‌نویسی شده از چرکنویس نامه گورکی وجود دارد، اما به هر حال کسی باید آن را با ماشین نوشته باشد! آیا چکا آپارتمان گورکی را به طور پنهانی نیز بازرسی کرده بود؟ چنین احتمالی بسیار ضعیف است اما غیرممکن نیست. شاید یکی از نزدیکان گورکی که به اوراق او دسترسی داشته از چرکنویس نامه وی نسخه برداری کرده است؟ این فرضیه از بقیه محتملتر به نظر می‌رسد. و بالاخره برپایه روایتی دیگر، این چرکنویس را یک سال پس از نوشته شدنش از ژینووی گروبین سرقت کردند که بخت یارش شده بود و از روسیه اخراجش کرده بودند. یک پرسش دیگر را باید به همه این پرسشها بیفزاییم: این اوراق چه موقع به دست مأموران چکا افتاد؟ صحت نسخه‌های ماشین‌نویسی شده را شخصی به نام اسلاواتینسکی^۱ گواهی کرده است که از خبرچینهای چکا بود. وی در کنار امضاهايش دو تاریخ را نیز یادداشت کرده است: روی نسخه پاکنویس نامه تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۲۳؛ روی نسخه چرکنویس تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۲۲. مسلماً یکی از این دو تاریخ اشتباه است. با وجود این، حتی در مارس ۱۹۲۲ نه گروبین و نه گورکی دیگر در روسیه نبودند. به این ترتیب، می‌توانیم بگوییم که مأموران چکا نسخه‌های نامه‌های گورکی را بسیار پیشتر از این تاریخ به چنگ آورده بودند. اما این به آن معنا است که مأموران جرژینسکی حتی پس از دور شدن گورکی از دسترسشان همچنان به پرونده‌سازی علیه وی ادامه می‌دادند.

1. Slavatsinski.

به هر صورت، وضعیت فکری گورکی از پاییز ۱۹۲۰ کاملاً مشخص بود. اما او پس از خشمگین شدن، خونسردیش را به دست آورد، استعفایش را پس گرفت، همه سمتهایش را که برایش بسیار ارزشمند بود حفظ کرد و به این ترتیب به بازی سه گانه‌اش ادامه داد: اندیشیدن به گونه‌ای، سخن گفتن به گونه‌ای دیگر و عمل کردن به گونه‌ای متفاوت با اندیشه و سخنش. این ریاکاری اعصاب وی را تحت فشار قرار داده بود و انفجار امری احترازناپذیر بود.

ضرورت تحوّل یافتن در چند بُعد و ایفای چند نقش به طور همزمان موجب پیدایش چهره‌ای تازه از گورکی شد که به تدریج به طبیعت ثانوی وی بدل گشت. این طبیعت ثانوی موجب سردرگمی کسانی می‌شود که می‌کوشند به معمای این شخصیت افسانه‌ای پی ببرند و چهره واقعی وی را از نقابش تمیز دهند. قطعاً، گورکی در آن دوره نمی‌پذیرفت که او را نویسنده‌ای بلشویک یا حتی دارای گرایشهای بلشویستی بدانند. او در جشن پنجاهمین سالگرد تولدش در مؤسسه ادبیات جهانی به سوی کورنی چوکوفسکی خم شد و در گوشش گفت: «آنها دوباره دارند مردم را دستگیر می‌کنند.» چوکوفسکی این سخن را چنین تفسیر کرده است: «او موقع سخن گفتن از بلشویکها همیشه مثل کسانی که از دشمنانشان سخن می‌گویند، می‌گوید: آنها.» چوکوفسکی در همان یادداشت از نویسندگان دیگری که گورکی را می‌شناختند؛ مطالبی را نقل کرده است: آکیم ولینسکی^۱، منتقد و مقاله‌نویس معتقد بود: «گورکی دیپلمات است. او با ما چیزی می‌گوید و با آنها چیزی دیگر. این دیپلماسی بسیار زیرکانه‌ای است.»

همه کسانی که رفتار گورکی را به منظور پی بردن به راز درونی وی زیر نظر داشتند، دوگانگی شخصیت او را کشف کرده بودند. چوکوفسکی با یادداشت‌هایش به حل معمایی به نام گورکی یاری رسانیده است. چهره‌ای که او از گورکی ترسیم کرده با داوریه‌های شخصی وی آمیخته است اما به هر حال چهره‌ای موجه و پذیرفتنی است. وانگهی، چوکوفسکی - همچون خلیه‌های دیگر - به ناچار زندگی دوگانه‌ای داشت. او نزد دیگران یا در آثار «رسمیش» به هیچ وجه عقیده واقعی خود را نسبت به گورکی بیان نمی‌کرد، بلکه این عقیده را برای دفتر یادداشت‌هایش نگاه می‌داشت: «گورکی شخصیتی معمولی با خصوصیات

1. Akim Volynski.

ملال آور دارد. او دقیقاً همان گونه‌ای است که به درد این روزگار می‌خورد. محیط فرهنگی چندی قبل حالا دیگر وجود ندارد و برای ایجاد دوباره آن یک قرن زمان لازم است. دیگر کسی از موضوعی که کمی پیچیده باشد سردر نمی‌آورد. طنز را نه کمپسرها که اشخاص بسیار زیرک درک می‌کنند. اگر امروزه گورکی به بت تبدیل شده است به این علت نیست که روانشناس است بلکه به این علت است که انسانی ابتدایی است. گورکی و زیرکی؟ خیر، او اصلاً زیرک نیست. او به اندازه معلولان ذهنی ساده لوح است. در واقع، او از زندگی هیچ نمی‌فهمد [نظر لنین هم همین بود، اما از دیدگاهی کاملاً برعکس دیدگاه چوکوفسکی]. اگر همه اطرافیان گورکی [کسانی که او دوستشان دارد] نسبت به شخصی نظر مساعد داشته باشند، او نیز به طور غریزی و بدون هیچ اندیشه و استدلالی به آن شخص علاقمند می‌شود. اگر هم یکی از اطرافیان وی (خانم شایکویچ، ماریا آندریووا، خداسویچ "تاجر"، تیخونوف یا گرژین) ناگهان با کسی بد شود، کار آن شخص نزد گورکی هم تمام است! او برای کسانی که جزو قبیله ما هستند همه کار می‌کند، هر کاغذی را امضا می‌کند و به قیم واقعیش بدل می‌شود. گرژین هرکار دلش بخواهد با گورکی می‌کند، اما گورکی همه بیگانه‌ها را دشمن حساب می‌کند. او را در گمراهه بلبشویسم سردرگم کرده‌اند زیرا فریب دادن او اصلاً کار سختی نیست. او به همه اطرافیانش مطمئن است و از آنها حرف شنوی دارد. گورکی ماکلین^۱ قاچاقچی را به خاطر آنکه همسایه تیخونوف است از بازداشتگاه چکا درآورد و از تیرباران شدن نجاتش داد.»

هرچند گورکی بی‌هیچ مقاومتی پذیرای نفوذ نزدیکانش می‌شد، اما وی از این خصلتش برای کمک به هرکسی که محتاج آن بود (حتی اگر این محتاج واقعاً قاچاقچی بود) استفاده می‌کرد. در آن روزگار - و نیز بعدها، تا پایان بی‌افتخار اتحاد شوروی - کمک کردن به انسانها و نجات آنها از شر حکومتی غیرانسانی نوعی نیکوکاری به شمار می‌رفت. انگیزه شخص نیکوکار اهمیتی نداشت و او حتی اگر برای ارضای نفس خویش چنین می‌کرد، سزاوار قدردانی بود. می‌گویند گورکی در «مسابقات اسبدوانی انقلابی» برای آنکه همیشه جزو برندگان باشد روی اسبهای مختلفی شرط‌بندی می‌کرد. باشد! اما اگر او می‌توانست زندگی

1. Makline.

انسانی را از میدانهای آدمکشی نجات دهد دیگر چه اهمیتی داشت که انگیزه وی چه بوده یا روی چه کسی شرط بسته بوده است! شباهتی آشکار بین این ماجرای گورکی با داستان فیلم فهرست شیندلر^۱ وجود دارد: آیا برای یهودیانی که شیندلر از اتاق گاز نجاتشان می‌داد واقعاً اهمیت داشت که بدانند انگیزه وی از این کار چه بوده است؟

فهرست نیکوکاریهای گورکی بی‌انتهاست و بسیار ناروا خواهد بود اگر به تفسیر نفوذها و انگیزه‌هایی پردازیم که او را به این نیکوکاریها سوق می‌داد. تحویل بسته‌های مواد غذایی به ازای یک سوگند بیعت با نجات یک فرد بشری از برابر جوخه مرگ تفاوت بسیار دارد.

بوریس زایتسف نویسنده در خاطراتش شایعه‌ای را نقل می‌کند که در آن نجات جان دویست و هفتاد و هشت نفر به گورکی نسبت داده شده بود. زایتسف به استهزاء می‌پرسد: «این آمار دقیق از کجا پیدا شده است؟» به نظر می‌رسد که هدف او از ذکر عبارت «آمار دقیق» ابراز تردید در مورد نجات جان کسی به دست گورکی بوده است. زایتسف این رقم را به ذهنش سپرده بود و وقتی که من با او در سال ۱۹۶۸ در پاریس ملاقات کردم، مرتباً با اشاره به این رقم گورکی را به باد تمسخر می‌گرفت که حساب نیکوکاریهای خود را نگه می‌داشته است. زایتسف به این ترتیب قصد داشت به نوعی بر این قسمت از زندگینامه گورکی خط بطلان بکشد. زینایدا هیپیوس (که حتی بارها از چوکوفسکی خواسته بود به نفع وی نزد گورکی وساطت کند) در این مورد بیش از زایتسف بدجنسی نشان داده است: «گورکی به منتهای حماقت و شاید رذالت رسیده است. او که از قدرت سرمست است رومانوف^۲ نامی را [از اعضای خانواده سلطنتی] از زندان خارج کرده و ضامن او شده است. گورکی وانمود کرده بود که می‌خواهد این شخص را به فنلاند بفرستد، اما حالا او را که بیمار نیز هست در سالن عتیقه‌هایش نگاه داشته است و هر روز به ریشش می‌خندد. عجب وقاحتی!»

با آنکه روابط دکتر مانوخین و گورکی در آن ایام دیگر همچون گذشته نبود و راه آن دو از یکدیگر جدا شده بود، مانوخین ماجرای یادشده را به نحوی متفاوت و با دقت بسیار بیشتری نقل کرده است:

1. Schindler.

2. Romanov.

«در نخستین سالهای حکومت بلشویکها که وحشتناکترین و خونبارترین دوره ترور سرخ بود، چهار گراندوک به نامهای پاول الکساندروویچ^۱، دمیتری کنستانتینوویچ^۲، نیکولای میخایلوویچ^۳، و گاوریل کنستانتینوویچ^۴ را دستگیر و در بازداشتگاه موقت خیابان شپالرنایا^۵ زندانی کردند. من چند بار از گورکی خواستم برای آزاد کردن آنها مداخله کند زیرا او تنها کسی بود که می توانست با لنین در این باره صحبت کند. لنین تحت فشار گورکی گاوریل کنستانتینوویچ را آزاد کرد و وی را به درمانگاه خصوصی دکتر گرزونی^۶ انتقال دادند. چندی بعد گورکی گفت: "ما او را آزاد کردیم. خوب، حالا چه؟ اگر او را نزد گرزونی رها کنیم جانش را از دست خواهد داد. [هنوز از کشته شدن کوکوشکین^۷ و شینگارف^۸، وزیران دولت موقت به دست ملوانهای مست در بیمارستان زمان زیادی نگذشته بود.] تنها راه چاره آن است که او را به خانه من بیاوریم. در اینجا هیچ کس جرأت ندارد به او دست بزند."»

گاوریل کنستانتینوویچ پسر گراندوک کنستانتین رومانوف، رئیس فرهنگستان هنرهای زیبا و شاعر نامدار بود. او همراه همسرش، بالرینی به نام آناستاسیا نستروفسکایا^۹ [البته تزار نیکولاس بر ازدواج آنها صحه نگذارده بود] و سگش به آپارتمان گورکی پناه برد. نستروفسکایا بعدها نوشت: «گورکی صمیمانه ما را پذیرفت و اتاقی بزرگ با چهار پنجره که پر از لوازم و اثاثیه بود در اختیارمان گذاشت. اغلب اشخاصی که به ملاقات گورکی می آمدند از بدبختیهای ما خوشحال و از شادیهای ما ناراحت می شدند.»

اما پاول الکساندروویچ و نیکولای میخایلوویچ مورخ بلند پایه که گورکی برای نجات آنها نیز اقدام کرد، سرنوشتی دردناک یافتند. گورکی برای وساطت به نفع آنها نزد لنین رفت. لنین پس از مقاومتی طولانی سرانجام پذیرفت که نامه ای خطاب به زینوویف به دست گورکی بدهد. لنین در این نامه به زینوویف دستور داده بود که مجوز خروج گراندوکها را از کشور صادر کند. امیدواری کامل گورکی

1. Pavel Alexandrovitch.

2. Dmitri Konstantinovitch.

4. Gavriil Konstantinovitch.

6. Guerzoni.

9. Anastassia Nesterovskaia.

3. Nikolai Mikhaïlovitch.

5. Chpalernaia.

8. Chingarev.

7. Kokochkine.

به این نامه جای تعجب دارد. او پس از بازگشت به پتروگراد در روزنامه خواند که گراندوکها به دستور زینوویف اعدام شده‌اند. چه کسی به حاکم پتروگراد اطلاع داده بود که گورکی به مسکو رفته است و حالا با نامه‌ای از لنین در راه پتروگراد است؟ آیا خود لنین زینوویف را از این موضوع آگاه نکرده بود؟ آنچه به طور غیرمستقیم این حدس را تأیید می‌کند آن است که لنین بلافاصله پس از ملاقات با گورکی تلگرامی برای زینوویف فرستاده و به وی دستور داده بود تا عزیمت نیکولای میخاییلوویچ را به تأخیر اندازد. زینوویف منظور واقعی رفیق قدیمی خود را کاملاً فهمیده و تدابیر لازم را اتخاذ کرده بود.

مانوخین حق داشت: گورکی نمی‌توانست مدتی طولانی به وساطت برای زندانیهای یادشده ادامه دهد. اما او سالها به ایفای این نقش ادامه داد و از قضا جان همین مانوخین را نجات داد. گورکی از روش مانوخین برای درمان بیماری سل (با قراردادن طحال در معرض تشعشع اشعه ایکس) خوشش آمده و به حمایت از وی و طرحهای جسورانه‌اش برای ریشه‌کنی چند بیماری مختلف پرداخته بود. گورکی در مارس ۱۹۲۰ به لنین نوشت: «حتماً باید به مانوخین کمک کنیم سرمی بر ضد تیفوس تهیه کند. ما در اینجا هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم.»

جرژینسکی و مخصوصاً زینوویف با تمام قوا از عزیمت مانوخین به خارج جلوگیری می‌کردند اما با پافشاری گورکی لنین بالاخره تسلیم شد و مانوخین مجوز سفر به پاریس را دریافت کرد.

در واقع، این فعالیت بشر دوستانه - به اصطلاح امروزی - گورکی به هیچ وجه جنبه‌ای استثنایی نداشت. در آن روزگار همه در طلب کمک و یاری به قدرتمندان عصر رجوع می‌کردند. بایگانیهای سردمداران حزبی که بخشی از آنها حالا به روی عموم گشوده شده است، انباشته از عریضه‌های کمک‌خواهی است. همه حتی در بین دورترین خویشاوندان و آشنایان خود برای یافتن فردی قدرتمند جستجو می‌کردند. به طور نمونه، شخصی به نام ساموئل روزنفلد^۱ اهل اودسا^۲ طی نامه‌ای به کامنف که در آن زمان در اوج قدرتش بود، خود را «عموی» وی معرفی و تقاضای کمک کرد. روزنفلد در نامه‌اش کامنف را

1. Samuel Rosenfeld.

2. Odessa.

«لوآبراموویچ عزیز» خطاب کرده بود. اما نام این «برادرزاده عزیز» لوبوریسوویچ بود. معنای چنین اشتباهی آن بود که نویسنده نامه نام برادر خود را از یاد برده بود. در این ماجرا هیچ جنبه مضحکی وجود ندارد زیرا همه در اقیانوس خونی که همه جا را فراگرفته بود، برای نجات خویش به هر پرکاهی چنگ می‌انداختند.

چوکوفسکی در ۴ سپتامبر ۱۹۱۹ در دفتر یادداشت‌هایش نوشت: «امروز گورکی را گریان دیدم؛ به من گفت "سرگئی فتودوروویچ اولدنبورگ را دستگیر کرده‌اند. چه کاری از دست من برمی‌آید؟ من به این بی‌شرفها یا در واقع این بی‌شرف [زینوویف] گفتم اگر او را فوراً آزاد نکنند، رسوایی به پا خواهم کرد، من واقعاً خواهم رفت. آنها هم هرکار دلشان می‌خواهد بکنند."» گورکی نامه‌ای خشم‌آلوده برای لنین فرستاد و در آن از این خاورشناس بلندپایه، دبیر فرهنگستان علوم و وزیر پیشین دولت موقت سخن راند. نامه گورکی که تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۱۹ بر آن است تا سال ۱۹۹۳ در روسیه مخفی نگاه داشته شد:

«اخیراً در اینجا دهها نفر از دانشمندان بلند پایه روس را بازداشت کرده‌اند [گورکی در اینجا اسامی را ذکر کرده است]. گمان می‌کنم که ضروری باشد نظرم را به صراحت در این باره برایتان بازگو کنم:

«به عقیده من ثروت هر کشور و قدرت هر ملت را باید با کمیت و کیفیت ذخیره روشنفکری آن سنجید. انقلاب فقط زمانی معنا خواهد داشت که به رشد و گسترش این ذخیره کمک کند. اهل علم باید از بیشترین لطف و احترام برخوردار شوند. اما ما که فقط به فکر نجات خویشیم، سر خلق را می‌بریم و مغزش را نابود می‌کنیم.

«ظاهراً اگر ما به شیوه‌ای وحشیانه و شرم‌آور همچون انهدام نیروهای علمی کشور متوسل نشویم، نه امید پیروزی داریم نه شجاعت مردن با افتخار. توسل به چنین شیوه‌هایی چه معنایی دارد به جز ناامیدی ما، آگاهی ما از ضعفمان و بالاخره تمایل به انتقامجویی به خاطر پوچی خودمان؟

«من شدیداً به این سیاست حمله به مغز خلقی که استطاعت معنویت هم اینک نیز بسیار ناچیز است، معترضم.»

پاسخ لنین همچون نامه گورکی دهها سال در بایگانیها پنهان باقی ماند و

بعدها نیز با حذف بخشهای زیادی از آن منتشر شد. به عقیده من این پاسخ یکی از ترس‌آورترین نامه‌های لنین است و وی در آن احساساتی را با صراحت و خشونت تمام بروز داده است که تا آن موقع پنهان کرده بود. حیرت‌انگیزتر از همه آنکه لنین ولادیمیر کورولنکو نویسنده را هدف ناسزاهایش قرار داده بود. کورولنکو چهره شاخص دمکراسی روسیه بود و می‌توانیم وی را شکسپیر بیست سال نخست قرن حاضر به شمار آوریم.

«بازداشت قبیله کادتها [دمکراتهای هوادار قانون اساسی] و متحدانشان اقدامی ضروری و صحیح بود. اشتباه است که «نیروهای روشنفکری» خلق را با «نیروهای» روشنفکران بورژوا یکسان بپنداریم. من کورولنکو را مثال می‌زنم. او خرده بورژوای حقیری است که شیفته قالبهای ذهنی بورژواها است! نزد این آقایان، مرگ صدها هزار نفر در یک جنگ داخلی عادلانه علیه مآلکها و سرمایه‌دارها تنها موجب آه و اوه و بحرانهای عصبی می‌شود. نیروهای روشنفکری کارگران و روستاییان در نبرد برای سرنگونی بورژوازی و متحدانش، یعنی خرده روشنفکران حقیر و نوکر سرمایه که خود را مغز ملت می‌خوانند، رشد خواهد کرد. در واقع آنها نه مغز که مدفوع ملت هستند. شما اجازه داده‌اید که بدترین عوامل روشنفکران بورژوازی و مدافعان آنها در صدد اغفالتان برآیند.»

گورکی پاسخ لنین را با نامه‌ای مفصل و تشویش‌آمیز داد که لحن آن از همان نخستین کلماتش آشکار است: «ولادیمیر ایلیچ بسیار عزیزم!» پیدا است که گورکی خشونت و قبحانه دیکتاتور را بی‌آنکه خم به ابرو بیاورد برخورد هموار کرده بود. آب دهان درست به وسط صورت گورکی اصابت کرده بود و وی آن را با گشاده‌رویی پاک می‌کرد.

با وجود این، لنین که بسیار مصلحت‌اندیش بود به رغم میل باطنیش چند نفر از دستگیرشدگان را آزاد کرد. اما موضع وی نسبت به مسأله همچون پیش بود و این موضع را بیان می‌کرد. گورکی به لنین نوشت: «مأموران مشغول بازداشت رفقای شما، یعنی همانهایی هستند که در دوران حکومت تزاری کسان شما و شخص شما را در منزلشان پنهان می‌کردند.» و لنین پاسخ داد: «آری، آنان مردمانی شجاع هستند و به همین علت باید دستگیر شوند. آنان بسیار مهربانند و مظلومان را همچنان دوست می‌دارند. آنان همچنان با ستمگریها مخالفند، اما

می‌دانید دیدگاه امروز آنان چیست؟ به عقیده آنها، ستمگران افراد چکای ما و ستمدیدگان کادتها و اس. آرهای هستند که می‌کوشند از دست آنها بگریزند. آنها وظیفه خود می‌دانند که با کادتها و اس. آرها علیه ما متحد شوند. باری، ما ناچاریم که ضدانقلابیهای فعال را اسیر و بی‌خطر کنیم.»

لنین آنها را «اسیر» می‌کرد و گورکی نجاتشان می‌داد. وقتیکه در سال ۱۹۱۹ یوگنی زامیاتین و آلکس رامیزوف^۱ نویسنده و کوزما پتروف - ودکین^۲ نقاش و تعدادی دیگر را دستگیر کردند، گورکی برای آزادیشان نزد زینوویف شتافت و وقتی که در همان سال نویسنده‌ای دیگر به نام ایوان وولنوف^۳ را بازداشت کردند، گورکی برای آزادی وی به لنین روی آورد. هنوز نامه‌هایی را که گورکی به زاخار گرینبرگ^۴، معاون کمیسر آموزش عمومی خلق در اتحاد آبادیهای شمال نوشت تا نظر مساعد وی را نسبت به روشنفکران تحت تعقیب جلب کند، منتشر نکرده‌اند، اما مفاد این نامه‌ها علنی شده است. گرینبرگ نمی‌توانست بدون اجازه زینوویف کار زیادی صورت دهد اما تقریباً همه درخواستهای گورکی به ضرب انواع دوز و کلکها برآورده شدند.

اشخاص بسیاری بعدها خود را موظف یافتند که از گورکی نه به خاطر نیکوکاریه‌های مادی او بلکه به خاطر نجات جانیشان قدردانی کنند. آنا و پروبوا، ندیمه همسرتزار، که به برقراری رابطه با راسپوتین متهمش کرده بودند در کتابی که در سال ۱۹۲۳ در برلین انتشار یافت، نوشت که گورکی زندگی او را نجات داده و امکان فرار به خارج را برایش فراهم کرده بود. فهرست اشخاصی که به کمک گورکی به خارج گریختند بی‌انتهاست: در این فهرست اسامی دکتر مانوخین که قبلاً ذکر کردیم، رامیزوف نویسنده و بسیاری دیگر را می‌یابیم. واسیلی روزانوف^۵ نویسنده که مأموران حکومت وی را در سرگیف پوساد^۶، در حومه مسکو، به ستوه آورده بودند، به گورکی به عنوان آخرین پناه چنین نوشت: «ماکسیموشکا، مرا از نهایت ناامیدی و از مُردن نجات بده. من به دروازه‌های مرگ رسیده‌ام. ماکسیموشکا پاهایت را می‌بوسم، می‌دانی یعنی چه؟ نمی‌دانم چه کنم، دارم نابود می‌شوم، دارم نابود می‌شوم، دارم نابود می‌شوم.» فریاد

1. Alexei Ramizov.

2. Kouzma Petrov-Vodkine.

3. Ivan Volnov.

4. Zakhar Grinberg.

5. Vassili Rosanov.

6. Serguiev Possad.

کمک خواهی او دیر بلند شده بود، زیرا پیش از دریافت کمک گورکی جان سپرد. فتودور شالیاپین در خاطراتی کوتاه که اندکی پس از مرگ گورکی نوشت، می‌گوید: «وساطت برای کمک به ستمدیدگان مهمترین هدف زندگی گورکی طی نخستین دورهٔ بلشویسم بود.» این کلمات را مردی نوشته است که هیچ دل خوشی از گورکی نداشت و به همین علت شهادتی غیرقابل انکار محسوب می‌شود. کسانی که امیدشان از همه جا قطع می‌شد در خانهٔ گورکی را می‌کوفتند تا بانزدیکانشان نزد او پناه بگیرند و نیز از وی غذا و پوشاک بخواهند. افسانه‌های مختلفی در این باره نقل می‌کنند. مثلاً والتینا خداسویچ در خاطراتش به ماجرای متعلق به سال ۱۹۱۹ اشاره کرده است:

«روزی زنگ در به صدا درآمد. زنی جوان به درون دوید و زاری کنان خواستار ملاقات با گورکی شد. بلبل [راکیتسکی] گفت که آلکسی ماکسیموویچ مشغول کار است و کسی نمی‌تواند مزاحمش شود. آن زن گفت که نوزادی به دنیا آورده است و چون شیر ندارد آمده است که از گورکی خواهش کند ترتیبی بدهد تا او برای نوزادش شیر به دست بیاورد. پس از این سخنان، آن زن دوباره گریه و زاری را شروع کرد. راکیتسکی فهمید که باید حواس زن را به چیزی معطوف کند. او جارو و کهنه‌ای را از گنجهای بیرون آورد و از زن خواهش کرد که تا آمدن آلکسی ماکسیموویچ سرسرا را تمیز و گردگیری کند. این تدبیری غیرمنتظره بود که مفید واقع شد. وقتی که آلکسی ماکسیموویچ کارش را متوقف کرد و نزد مآمد، زن روحیه‌اش را دوباره به دست آورده بود و توانست مشکلش را به آرامی برای وی توضیح دهد. گورکی بلافاصله نامه‌ای خطاب به یکی از دوستانش که از مسئولان خوار و بار پتروگراد بود، نوشت. گورکی برای تضمین موفقیت این اقدام، در نامه‌اش قید کرد که مسأله مربوط به فرزند خودش است ولی مایل است که کسی از این موضوع مطلع نشود. زن از فرط امتنان اشک می‌ریخت. بلبل از او خواست که بازهم به آنجا برگردد و خبر موفقیتش را به آنها بدهد و ضمناً اتاق او را نیز تمیز کند، زیرا خیلی خوب از پس این کار برمی‌آید! این سخن بلبل لبخندی بر لبان زن نشانده.»

والتینا خداسویچ با آگاهی از نکته‌ای دوپهلوی در این ماجرا، آن را ادامه داده و توضیحاتی را به آن افزوده است که این ماجرا را هرچه بیشتر به افسانه شبیه می‌سازد:

«زنان متعدد دیگری نزد گورکی رفتند و همین تقاضا را مطرح کردند. گورکی که می‌خواست به همه آنها کمک کند، برای هر یک از آنها نامه‌ای می‌نوشت و پدری نوزادها را به گردن می‌گرفت. سرانجام روزی رفیقی که گورکی نامه‌ها را خطاب به وی می‌نوشت گفت که دیگر نمی‌تواند برای همه فرزندان گورکی شیر فراهم کند. ما هم آلكسی ماکسیموویچ را دست می‌انداختیم و با لحنی سرزنش بار می‌گفتیم: «در سن شما، در موقعیت شما، این اصلاً درست نیست. این همه بچه! تازه آن هم از مادرهای مختلف! آلكسی ماکسیموویچ از شدت خنده اشک به چشم می‌آورد و می‌گفت: ای اراذل! قسم می‌خورم که دیگر نکنم!

این قصه ساده‌لوحانه با ماجرای دیگری و التینا خداسوویچ در ادامه همان یادداشت نقل می‌کند واقعاً سازگار نیست: «همان روز ماریا فدوروونا مدت زیادی نزد آلكسی ماکسیموویچ ماند و وقتی که غروب از خانه خارج شد دیگر شب به آنجا برنگشت.»

چطور ممکن بود مداخله به نفع محرومان و بیچارگان که برای گورکی امری بسیار عادی بود ماریا آندرییوا را تا آن اندازه ناراحت کند؟

زنی که والتینا خداسوویچ داستانش را نقل کرده است خانم ناتالیا واسیلیونا گروشکو^۱ شاعر بود. وی در آن زمان بیست و شش ساله بود. کسانی که او را دیده‌اند - و تعدادشان زیاد نیست - از چشمان خاکستری رنگش صحبت کرده‌اند که از غمی بزرگ و نامتناسب با سنش آکنده بود.

و اما نوزادی که از آن صحبت شد، واقعاً فرزند خود گورکی بود. این دومین فرزند گورکی بود، زیرا نخستین فرزند او در سال ۱۹۱۵ یا ۱۹۱۶ به دنیا آمده بود. زن جوان تنها مانده بود و از اداره زندگی خود عاجز بود. پروفیسور یولیان اوکسمان^۲ که بعدها با گورکی در خانه پوشکین (مؤسسه ادبیات فرهنگستان علوم) به همکاری نزدیک پرداخت این داستان را با جزییات کامل تعریف کرده است. لئونید زورین^۳، نمایشنامه نویس اهل مسکو، نیز این داستان را با تغییر نام ناتالیا گروشکو به رشته تحریر در آورده و چندی پیش منتشر کرده است.

حتی کارشناسان ادبیات ثلث نخست قرن در روسیه از نام شاعری به نام

1. Natalia Vassilievna Grouchko

2. Youlian Oksman.

3. Léonide Zorine.